

حق خوشبختی در جبران حقوق طبیعی جانبازان و ایثارگران

محمدجواد جاوید^{۱*}، سامان نیک‌نژاد^۲

چکیده

حق بر شادکامی از جمله حقوق طبیعی انسان است. از آنجا بخش مهمی از حق بر سعادت، شادکامی و کمال انسان زمانی محقق می‌شود که فرد از تمامیت و سلامت قوای جسمی و روحی لازم برخوردار باشد، بنابراین حقوق طبیعی هیچ‌کس نمی‌تواند نادیده انگاشته یا منبع و منشأ آن معدوم شود. بیان بالا فرضیه اصلی نوشتار حاضر است. از این جهت مفروض ما این خواهد بود که حقوق طبیعی هر انسانی بنیان طبیعی سعادت و شادکامی او را فراهم آورده است و خلل در این حقوق از طریق تجاوز به حقوق او یا سد موقت استفاده از آن یا ایجاد آسیب دائمی به منبع تغذیه آن که درون آدمی به شکل قوانین طبیعی، فطری و غریزی وجود دارد، منجر به لزوم جبران مضاعف می‌شود. در برخی شرایط چون وضعیت اخیر، دولت به نمایندگی از جامعه باید از طریق تبعیض مثبت به تدارک مادام‌العمر ضرر در حقوق طبیعی قربانی بپردازد. در نظر گرفتن این امتیاز خاص برای آنان که به خاطر سعادت عمومی ایثار کرده‌اند از دو طریق حقوق بشر و حقوق شهروندی قابل اثبات است. این مقاله با محوریت مجاهدان و ایثارگران در جنگ ایران-عراق تدوین شده است.

کلیدواژگان

ایثارگری، ایران، جنگ، حقوق طبیعی، خوشبختی، شادی.

۱. استاد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: univiran@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد حقوق بشر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۰۹

مقدمه

حقوق طبیعی شامل حق بر خوشبختی نیز است. لذا حق بر بادرفته یا قربانی شده نیاز به توجیه یا جبران دارد. «جنگ تحمیلی» که با یورش ارتش عراق به ایران در سال ۱۹۸۰ و اشغال خرمشهر آغاز شد، هشت سال بعد به دنبال شقاوت‌های گسترده عراق در موشک باران وسیع مناطق مسکونی در تهران و سایر شهرها و به‌خطرافتادن غیرنظامیان به تدبیر امام راحل پایان یافت، اما بسیاری از جراحات‌ها هنوز وجود دارد و تازه است. تجربه «دفاع مقدس» در کنار معنای بلندی که گرداگرد فیض شهادت و ایثار را فرا گرفته است، دشواری مادی انکارناپذیری نیز دارد که عبارت است از تجربه دیدن، شنیدن و استشمام جان‌سپردگان یا زخمیانی که در حال جانسپاری‌اند از دوستان، غیرنظامیان، بدون هیچ مجالی برای بیان حزن و عزاداری، جابه‌جایی اجساد هم‌زمان و قطعات بدن ایشان، مشاهده ویرانی خانه‌های به‌تاراج‌رفته و دسته‌های پناهندگان رانده‌شده، احتمال مرگ قریب‌الوقوع خود و دوستان و جبر به کشتن برای دفاع. حتی رزمندگانی که چنین زخم‌های عمیق روانی را تجربه نکرده‌اند، به طور شبانه‌روز در منطقه جنگی زندگی کرده‌اند که مشخصه زندگی در آن تنگنا و محرومیت است. مشخصه‌هایی مثل انضباط مفرط و درمضیقه‌بودن، کارهای فیزیکی دشوار و طاقت‌فرسای روزمره، محرومیت از خواب، غذای نامطبوع و پراکنده، سختی آب و هوا، دلتنگی برای خانه و خانواده و کسانی که دوستشان می‌دارد، دوری از جشن تولدها، عروسی‌ها و گردهمایی‌های فAMILI، محرومیت از تحصیل و فرصت‌های شغلی، اشتغال به مرور خاطرات دشوار جنگ و گوش به‌زنگ‌بودن و آمادگی برای مقابله با خطرهای احتمالی حتی در محیط‌هایی که تهدیدی وجود ندارد.

اما با کمال تأسف با وجود این همه دعاوی قابل طرح، ما شاهد شکل‌گیری فلسفه و رویه‌ای قضایی برای جبران جراحات و صدمات روحی و جسمی ناشی از جنگ در نظام حقوقی کشور نبودیم. این مسامحه در حالی صورت می‌گیرد که هنگام خطر جنگ، بیشترین امید نیروی دفاعی ما به حضور داوطلب مردمی بستگی دارد. از اصول وفاداری و جوانمردی نیست که آن حضور خالصانه با جبران بخشی از خساراتی که رزمندگان از بابت رهاکردن همه چیز در زندگی و حضور در میدان دفاع متحمل شده‌اند ارج نهاده نشود. این «احساس» که همدلی کافی از سوی نهادها و سازوکارهای اجتماعی با درد آنان ابراز نمی‌شود - که از عوارض تصمیم عظیم گذشتن از زندگی برای دفاع از کشور رنج می‌برند - تهدید بزرگ امنیتی برای کشور خواهد بود. اگر ایثار و گذشت به عبرتی تلخ و مایه اجتناب از اقدامات ذکرشده، بدل شود باید به خطر بی‌حدوحصری اشاره کرد که اخلاق در جامعه با آن مواجه خواهد شد. در یک نظام حقوقی، بایسته آن است که قوانین در لزوم گرامیداشت و ارزیابی جانبازی بسان وضعیتی که پاسداشت

آن برای تقویت مبانی اخلاق و ترویج احترام به حقوق بشر در جامعه ضرورتی انکارناپذیر دارد، به عناصری لایبالی و بی تفاوت بدل نشود.

این مقاله بر آن است تا چشم مسئولیت را در برابر تشعشع نور معنوی درد و رنج جانبازان و خانواده‌های آنان گشوده نگهدارد. باور ما این است که شایسته نیست پاسخ‌های متافیزیکی و مذهبی در خصوص مزد معنوی جانبازی و تکیه بر جنبه‌های قدسی این وضعیت، به دستاویزی برای بی تفاوتی در برابر ادعای سهم عادلانه آن‌ها از شادی بدل شود. هدف این مقاله بررسی امکان جبران لطماتی است که در پی وقایعی حقوقی چون جنگ، به قابلیت و توانایی افراد در لذت‌بردن از زندگی وارد شده است. تأکید این هدف مسئله جانبازی و غرامت شادی جانبازان است که طی جنگ تحمیلی متحمل صدماتی شدند که بر جسم و روان آنان وارد شد. همچنین، این تفاهم وجود دارد که تنها فرد جانباز نیست که آثار از دست‌دادن اعضای بدن و سایر لطمات جسمی و روحی را تحمل می‌کند، بلکه در این بحران گرمی و پراجر، خانواده جانباز نیز در معرض از دست‌دادن فرصتی عادلانه برای شادکامی‌اند. روش تحقیق، مطالعه کتابخانه‌ای-تحلیلی و مبتنی بر رویه قضایی کشورهایی است که جایگاه «غرامت شادی» در نظام حقوقی آن در پرتو تحولات مفهوم «ضرر» تحکیم شده است. همچنین، تلاش می‌شود «تبعیض مثبتی» که در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان سهمیه جانبازان برای ورود به مؤسسات آموزش عالی برای گرامیداشت جانبازان و جبران فرصت‌های از دست‌رفته آنان وضع شده است از دیدگاه غرامت شادی بررسی شود. از مشکلات تحقیق حاضر یکی آن است که قوانین موجود برای تضمین غرامت غیرمالی بسیار کلی به نگارش درآمده‌اند و در اغلب کشورها این قضات‌اند که غرامت شادی را با استفاده جسته و گریخته از مفاهیم ad hoc بررسی موردی، تعیین می‌کنند (Schwartz, 1996: 1814) (Catherine Elliott & Frances Quinn, 2005: 345-347). لذا فهم این موازین و استخراج قاعده‌ای کلی نیازمند مطالعه قضایای مطرح‌شده در این حوزه از دعاوی است که گاه فهم اصول کلی آن بسیار دشوار است.

جانبازی و سابقه حق شادکامی

طبق تعریف بند ب ماده ۲ قانون تسهیلات استخدامی و اجتماعی جانبازان انقلاب اسلامی که در این مقاله به اختصار قانون تسهیلات خوانده می‌شود جانباز عنوان ایثارگرانی است که در جریان تکوین و شکوفایی انقلاب اسلامی، طی جنگ تحمیلی و حفظ و حراست از دستاوردهای ارزشمند آن از تعرض و تجاوز عوامل داخلی و خارجی یا هرگونه حوادث مستقیم ناشی از آن، به اختلالات و نقصان‌های عارضی جسمی و روانی دچار شده‌اند و در نتیجه در روند زندگی فردی و اجتماعی با محدودیت‌هایی مواجهند. از تاریخ تصویب این قانون به بعد کلیه افرادی که

پیش از آن «مجروح» خوانده می‌شدند تحت شمول این عنوان قرار گرفتند. در حدیث سیزدهم صحیح البخاری می‌خوانیم که پیامبر (ص) فرموده است: «هیچ‌یک از شما حقیقتاً ایمان نخواهد داشت مگر آنکه آنچه را برای خود دوست دارد برای برادرش نیز دوست داشته باشد» (Al-Bukhārī, 1891: 13). روایت حذیفه عدوی از سه سرباز مجروح در جنگ یرموک که از تشنگی جان باختند درحالی‌که هریک در نوشیدن آب دیگری را بر خود مقدم می‌داشت نمود کامل از خودگذشتگی و جوهر این کلام پیامبر (ص) است که فرموده‌اند: «والا تیرین نیکوکاری آن هنگامی است که می‌بخشند درحالی‌که خود در نیاز و کشاکش‌اند» (Abdul-Rahman, 2009: 28). امروزه به مسئلهٔ ایثار به لحاظ اقتصادی نیز توجه شده است. در اسلام نهادهایی همچون صدقه و وقف با ایثار در ارتباطند، زیرا فقط به آن‌ها توصیه شده است و مانند زکات از تکالیف فرد به شمار نمی‌آیند (Nasution, 2009: 119). محتوای صدقه و خیرات تنها به پول محدود نمی‌شود، بلکه آن می‌تواند امری غیرمادی همچون ایده یا فکر باشد (Nasution, 2009). وقف هم که عبارت است از تبدیل مال خصوصی به مال عمومی با ارادهٔ آزاد مالک، چندان تفاوتی با صدقه در این تحقیق ندارد. این‌گونه نهادهای ایثار در اسلام برخاسته از خردی است که ثروت مردم را عبارت از ثروت جامعهٔ پیرامون آن‌ها می‌داند، زیرا اگر اعضای جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم قدرت خرید نداشته باشند، آهنگ رشد اقتصادی کند خواهد شد. یک مثال کلاسیک از ایثارگری به خطر انداختن جان یا مال خود برای دفاع از جان یا مال دیگری است که با خطری جدی روبه‌رو شده است. ایثار زمانی صورت می‌گیرد که فرد فارغ از خود و برای منافع دیگری به استقبال خطر می‌رود و ایثارگر کسی است که برای منافع دیگر اعضای گروه به میل خود متحمل هزینه‌ای گزاف می‌شود (Choi & Bowles, 2007: 636).

جرج ویلیامز ایثارگر را این‌گونه تعریف می‌کند: «ایثارگر کسی است که در مقابل یک ضرورت عمومی با حفظ گم‌نامی خود حاضر به فداکردن سرمایه، خون یا سایر منابع زندگی خود می‌شود» (Williams, 1989: 193). همچنین او اضافه می‌کند که شدت ضرورت نگرهبانانی پاک‌دست و امین برای حفظ جامعه در مقابل تقلب و خیانت، وجود ایثار را به شکلی طبیعی ایجاب می‌کند (Williams, 1989: 194). ویلیامز اضافه می‌کند که ایثارگری که غیرخواه است، «انتخاب طبیعی»^۱ که خودخواهی را ایجاب می‌کند را با چالشی جدی مواجه می‌کند (Williams, 1989: 208). آگوست کونت، امیل لیتره و دورکیم بر این باورند که ایثارگری، غیرخواهی است که مانند خودخواهی اصل اصیل انسانی است و این هر دو حالت از اصل میل به زندگی برخاسته است. خودخواهی ناشی از وظیفه‌ای است که موجود زنده را به جستجوی خوراکی که مایهٔ بقا و رشد آن است برمی‌انگیزد. غیرخواهی برخاسته از وظیفهٔ تناسل است. این وظیفه موجود زنده را به ابقای نسل خود در موجود دیگری که بتواند به حیات خود ادامه دهد برمی‌انگیزد (صلیبا، ۱۳۹۱: ۱۸۰).

1. Natural selection.

۱. سابقه غرامت شادی

طی چهل سال اخیر شاخه‌های گوناگون علوم اجتماعی، بسیاری از راه‌هایی را که به سوی بررسی شادی همچون شیء پیش‌روی آن‌ها گشوده شده است مدیون فیلسوفان‌اند، اما در عمل تفاوت بسیاری میان آن‌ها وجود دارد. فیلسوفان قرن‌هاست که به گفتگو در خصوص مفهوم شادی می‌پردازند، اما علوم اجتماعی در جستجوی علل و دلایل شادی، بی‌صبرانه از تحقیقات توصیفی در خصوص شادی عبور کرده‌اند. حجم وسیع آثاری که در شاخه‌های گوناگون علوم اجتماعی درباره شادکامی خلق شده است آن‌چنان غافلگیرکننده است که می‌توان آن را «انقلاب شادی»^۱ نامید. مهم‌ترین توسعه‌ای که به‌تازگی در تحقیقات علوم اجتماعی رخ داده است، ظهور گروهی محققان بین‌رشته‌ای متشکل از روان‌شناسان، اقتصاددانان و تحلیل‌گران سیاست‌های عمومی با علاقه بسیار به مطالعه شادکامی است (Kahneman; Diener & Schwarz, 1999). امروزه این تحول به حقوق نیز رسیده است. از سال ۲۰۰۷ م. شمار زیادی مقاله و کتاب به طبع رسیده است که یافته‌های علوم اجتماعی درباره شادی را در متن مباحث حقوقی به کار گرفته است. روی‌نهادن به سوی شادی در میان حقوق‌دانان آن‌قدر بوده است که بتوان در کنار عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی از غایت‌مداری حقوقی ممکن دیگری به نام شادی‌خواهی سخن گفت. رویکرد اولیه این دسته از حقوق‌دانان توجیه ضرورت اعمال برخی تغییرات در حوزه‌هایی چون حقوق ضمان قهری (شبه‌جرم) (Bagenstos & Schlanger, 2007)، عدالت کیفری (Bagaric & McConvill, 2005)، حقوق نظام راهبری بنگاه‌ها (شرکت‌ها)، (Bagaric & McConvill, 2005) و نظام مالیاتی (Bagaric & McConvill, 2005) بوده است.

غرامت شادی؛ این عبارت برانگیزاننده که توانسته است در میان مفاهیم حقوقی برای خود جایی دست‌وپا کند نخستین‌بار از سوی یک اقتصاددان در سال ۱۹۸۳ م. ابداع شد که در قضیه *Sherrod v. Berry* با موضوع قتل خطایی، برای کمک به ارزیابی و تصدیق برخی ادعاها به کمک فراخوانده شده بود. کمک در قضیه‌ای که طی آن علاوه بر ادعایی کلی مبنی بر غرامت زندگی متوفی، غرامت ازدست‌دادن لذت زندگی نیز درخواست شده بود که بعدها توانست مواردی چون جراحت و صدمه را تحت عنوان رنج و درد تحت پوشش قرار دهد (Tammelleo, 1990: 778).

ما می‌توانیم از اصطلاحاتی همچون «ضرر یا خسارت غیرمالی»^۲، «خسارت غیراقتصادی»^۳ یا «خسارت کلی»^۴ نیز بدون وجود تفاوت قابل ملاحظه‌ای استفاده کنیم. نکته‌ای که باید برای

1. Happiness revolution.
2. non-pecuniary loss or damages.
3. non-economic damages.
4. general damages.

ما روشن باشد این است که این دسته از خسارات در مقایسه با خسارت ازدست‌دادن درآمد یا اموال عینی، مقوله کاملاً متفاوتی را شکل می‌دهند (Croley & Hanson, 1995: 108) همچنان که در این عبارت تأکید شده است:

«ما این نکته را درک می‌کنیم که آنچه از آن تحت عنوان «خسارت ناهویدا»^۱ یاد می‌شود، یعنی خسارتی که به دارایی، ثروت یا درآمد فرد وارد نشده است و لذا این قابلیت را دارا نیست که به صورت کمی با روش‌های مالی و با ارجاع به بازار و چرخه دادوستد ارزیابی شود. بنابراین ما در اینجا با حوزه‌ای وسیع و بسیار پیچیده از معیارها روبه‌رو هستیم. حوزه‌ای که می‌خواهد عیوب و نقصان وارده بر جسم و روان فرد صدمه‌دیده و حتی فشار عاطفی و اضطراب ناروای وارده را صرف‌نظر از اینکه آیا لطمه‌ای به دارایی و درآمد فرد صدمه‌دیده وارد شده است یا خیر؟ به‌عنوان خسارتی که می‌بایست مستقلاً جبران شود در نظر بگیرد» (Rogers; Bagińska, 2001: 246).

دادگاه‌های ایالات متحده و اروپا همواره ادعای جبران خسارت ناهویدا^۲ را امری قابل استماع دانسته‌اند. با این حال همه این نظام‌های حقوقی در خصوص روش‌های مناسب برای ارزیابی و قرائت مالی از مقوله درد و رنج به تردیدی عمیق دچار شده‌اند (Komesar, 1974: 247). تلاش در جهت پرداخت خسارت برای جبران درد و رنج، دارای تاریخی طویل و بحث‌آمیز است (O'Connell & Carpenter, 1983: 83-109). رنج، مترادفی برای تقویت منفی^۳ یا عذاب^۴ است که موجب می‌شود تمایلی به متوقف کردن رفتاری مشخص در انسان پدید آید، اگرچه تقلا برای محروم کردن یا کاهش دادن توانایی مدعی برای وصول غرامت شادی از کفررفته‌اش هم، کم نبوده است (Calfee & Rubin, 1992: 371). در قضیه بوان علیه بلک ول غرامت شادی این‌طور تعریف شده است: «تاوانی برای محدودیت‌های ناشی از قصور یا تقصیر متهم که بر قابلیت‌های فرد قربانی برای بهره‌مند شدن از خوشی و لذت فعالیت‌های معمول در زندگی روزمره وارد شده و به همین ترتیب تاوانی برای ناتوان شدن قربانی در تعقیب استعدادها، علاقه‌ها، تفریحات و سرگرمی‌های مربوط به فراغت است» (Bagenstos & Schlanger, 2007). گواهی این غرامت به معنای برآورد ارزش ریالی میزان ضرر ناشی از «ازدست‌رفتن لذت زندگی»^۵ یا «ازدست‌دادن روابط اجتماعی»^۶ است (Tinari, 1999). این غرامت همه‌جانبه است؛ یعنی اینکه دربرگیرنده جبران همه چیزهایی است که فرد قربانی قابلیت التذاذ نسبت به آن‌ها را از دست داده است.

-
1. non-patrimonial loss.
 2. Intangible loss.
 3. negative reinforcement.
 4. punishment.
 5. lost enjoyment of life.
 6. loss of social relationship.

گرامت شادی، گرامتی «فراگیر»^۱ است. گزینش برخی لذت‌های متعارف و معمول در زندگی روزمره و ترجیح آن‌ها به سایر لذت‌ها از همین دست، بلامرجح خواهد بود. فراتر از اینکه لذت‌ها خصوصیتی درخصوص یکدیگر ایجاد نمی‌کنند، عادلانه نیست که در مقام تمیز لذت‌های مهم از آن‌ها که کمتر مهم‌اند خود را مهیای آن بدانیم که می‌توانیم کاملاً جای فرد قربانی بنشینیم و به جای او درباره اهمیت خوشی‌ها تصمیم بگیریم. این گرامت توانی است برای هرآنچه از لذت‌ها که قربانی توان بهره‌مندی از آن را از دست داده است. حتی در نوعی از این لذت‌ها نیز رجحانی برای یک سلیقه به خصوص وجود ندارد، برای مثال کسی که شنوایی خود را از دست داده است و قبلاً موسیقی‌هایی در سطح بالا و بسیار متعالی گوش می‌کرده است با فردی که علاقه‌مند به موزیک‌های پیش‌پافتاده (کوچه‌بازاری) است، هیچ تفاوتی ندارد. حتی این گرامت در مقابل از دست دادن قابلیت تحت‌تأثیر قراردادن دیگران نیز در روابط اجتماعی مثل بهره‌مندشدن از توجه و علاقه دیگری یا زوال برخی تمایلات طبیعی قابل طرح و دسترسی است (Ingram, 1990: 423).

۲. اشکال «گواهی گرامت شادی»

«گواهی گرامت شادی» دربرگیرنده هرگونه تلاشی است که می‌خواهد ارزشی ریالی بر «فقدان لذت زندگی» یا هرگونه خسران مربوط به روابط قرار دهد. ادبیات زیادی در این خصوص وجود دارد که می‌توان به آن‌ها مراجعه کرد (Ireland; Johnson & Taylor, 1997: 139). چهار نوع ابتدایی از گواهی گرامت شادی وجود دارد که می‌توان درخصوص موارد صدمات شخصی به آن‌ها مراجعه کرد. این چهار نوع عبارت‌اند از:

۱. گواهی که بر فرض مسلم دانستن توانایی استنتاج بهای ریالی سالانه برای «ارزش لذت از زندگی» با در نظر گرفتن زندگی همچون یک فرایند آماری با سنجش میزان عدم انطباقات کیفیت متعارف زندگی با وضعیت بعد از وقوع آسیب محاسبه می‌شود. «استعدادهای طبیعی زندگی»^۲ یا «بهای زندگی»^۳ ارزشی اقتصادی است که به زندگی در کل یا به کلیت هر ارگان زنده اختصاص داده شده است (Viscusi, 1993: 31).

۲. گواهی پرداخت روزانه^۴ براساس الگوی مقایسه‌ای که قابل استنتاج از ارزیابی سالانه لذت زندگی نیست.

۳. الگوی میانگین پرداخت شیوه‌ای است بر مبنای محاسبه اینکه مردم چقدر به طور میانگین برای شادی خود پول خرج می‌کنند. برای مثال، اگر مردم حاضرند مبلغ سیصد هزار

1. all encompassing.

2. potency of life.

3. cost of life.

4. Per diem testimony.

ریال برای خرید عطر هزینه کنند باید جانباز شیمیایی را مستحق دانست که بتواند به همین میزان پول را برای خرید دستگاه ردیاب میزان سموم موجود در هوا مثل دستگاه آشکارساز مونوکسید کربن هزینه کند. اگر مردم انتخاب می کنند که یک همبرگر متوسط به قیمت صد هزار ریال خریداری کنند یک جانباز باید بتواند همین مقدار را صرف خرید مکمل های غذایی مورد نیاز خود کند.

مناط و مقیاس در حق شادکامی

بحثی که در خصوص اندازه گیری شادکامی مطرح شد این تصور را ایجاد می کند که نمی توان شادکامی را به طور روشن تعریف کرد. برخی مانند جرمی بنتام و توماس هابز ممکن است بر این باور باشند که شادکامی در جستجوی لذت، شور، اشتها و اشتیاق نهفته است (Ryan & Deci, 2001: 145). در عوض برخی دیگر ممکن است این طور فکر کنند که شادکامی در فضیلت و تجربه ارزشمند بودن، یعنی اقدام به کاری که درست است، مأوی دارد (Ryan & Deci, 2001). عده ای دیگر چنین فکر می کنند که برای برخورداری از شادکامی مهم نیست فرد به لحاظ روان شناختی چقدر احساس شادی می کند و هرگز نباید به فرد این طور القا کرد که لازم است از زندگی شادی بهره مند باشد، بلکه آنچه اهمیت دارد این است که او از فهرستی از هنجارهای اخلاقی پیروی کند (Tiberius, 2006: 494). عده ای دیگر بر این باورند که شادکامی در سلامت است همان طور که ارسطو آن را eudaimonia می خواند که به معنای شکوفایی و تکامل طبیعت فرد به منزله موجود انسانی است (Tiberius, 2006: 494) که در تعادل با طبیعت می توان از قابلیت های خود بهره بیشتر برد (Nussbaum, 2000).

سیاستمداران (Frazer, 1993) و بیشتر جامعه شناسان اسلوب و روش های گوناگونی را برای سنجش و اندازه گیری شادی به کار می برند. رایج ترین شیوه آن است که از خود فرد به منزله شناسا خواسته شود تا وضعیت عاطفی و احساسی خود را بازگو کند. روش خود گزارش دهی مستلزم آن است که سوژه عواطف و احساسات خود را تجربه کند و به درستی به آن ها واکنش نشان دهد (Kahneman; Diener & Schwarz, 1999) و به صورت شایسته و مناسبی این واکنش را بیان کند. معمولاً طی روند گزارش شادی، افراد به درجات مختلف موافقت داشتن یا نداشتن خود را با یکی از این پنج عبارت ابراز می کنند: «بیشتر جنبه های زندگی من به ایده آلی که در سر دارم نزدیک است»، «شرایط زندگی من عالی است»، «من از زندگی ام راضیم»، «من چیزهای مهمی را که در زندگی می خواستم به دست آورده ام»، «اگر من دوباره به دنیا می آمدم تقریباً چیزی را تغییر نمی دادم» (Krueger & Schkade, 2008: 1833)، اما می توان از همه این جزئیات صرف نظر کرد، به این صورت که برخی جامعه شناسان

تلاش می‌کنند به سؤالی فراگیرتر به منزله جایگزینی برای سؤالات جزئی در راه سنجش میزان شادی و رفاه ذهنی دست یابند. سؤالاتی کلی مانند: «این روزها در کل، وقتی به اطراف و اکناف زندگی‌ات نگاه می‌کنی تا چه حد خود را شاد می‌یابی؟» «در مجموع آیا می‌توانی بگویی که این روزها خیلی شاد هستی، شاد هستی یا شاد نیستی؟» (Krueger & Schkade, 2008).

برخی فنون پیمایشی وجود دارند که اثر نقشی را که حافظه فرد هنگام داوری در خصوص شادی خود ایفا می‌کند به حداقل می‌رسانند تا احساس بلادرنگ فرد به بیان درآید. در یکی از این روش‌ها که به ESMP شهرت یافته است به این صورت عمل می‌شود که به صورت اتفاقی و در زمان‌های مختلف طی روز اطلاعاتی درباره اینکه فرد در حال انجام چه کاری است و در آن لحظه چه احساسی دارد گردآوری و ثبت می‌شود. اگرچه این شیوه پرهزینه و دشوار است، اما در عوض ایجاد خدشه در نتایج در اثر مداخله حافظه را در حد چشمگیری کاهش می‌دهد. باید اضافه کرد که در روشی دیگر به نام DRM تلاش شده است تا علاوه بر تقلیل اثر مختل‌کننده حافظه در نتایج، بهایی اضافی را که همین اثر بر هزینه تحقیق افزون می‌کند، کاهش دهند. جامعه‌شناسانی که این روش را به کار می‌گیرند از شرکت‌کنندگان می‌خواهند تا با نگاه به گذشته، ترازوی ارزش رویدادهای زندگی روزانه خود تهیه و وقایع و احساسات خود را طی یک روز زندگی به طور خلاصه دسته‌بندی کنند (Krueger & Schkade, 2008). این سنجش‌ها که بر مبنای خودگزارش‌دهی قرار دارند، از طریق روش‌های مشاهده عینی وضعیت عاطفی فرد به وسیله ناظران ورزیده تکمیل یا جایگزین می‌شوند (Larsen & Fredrickson, 1999). برخی دیگر از محققان نیز برای سنجش فعالیت‌های عصبی و ارزیابی شادی فنون مدرن را به کار می‌برند (Davidson, 2004: 353). روش‌های خودگزارش‌دهی به منزله برجسته‌ترین مشخصه ادبیات موجود در خصوص شادکامی داده‌های پیمایشی‌اند که راه را به ما نشان می‌دهند، اما باید خاطرنشان کرد که در خصوص قابل‌اعتماد بودن و میزان اعتبار آن‌ها نگرانی‌هایی نیز وجود دارد. برای مثال، این سؤال پرسیده می‌شود که آیا واقعاً کسانی که مورد پرسش قرار می‌گیرند تا چه حد احساس و باور حقیقی خود را در خصوص زندگی‌شان در کل بیان می‌دارند یا اینکه می‌پرسند؟

دریافت «غرامت شادی» بر مبنای محاسبه «ارزش زندگی چون یک فرایند آماری» این قابلیت را داراست تا موضوع ادعای حقوقی قرار گیرد. زندگی چون فرایندی آماری می‌تواند نقش مؤثری در روند برآورد میزان خسارت به پول در مقولات مربوط به مسئولیت مدنی ایفا کند. طی چند دهه گذشته ادبیات قابل توجهی در خصوص چندوچون تقویم «خطر مرگ» به پول شکل گرفته است. این ادبیات دربرگیرنده «مقادیر مرجعی» است که برای ارزیابی ارزش زندگی چون فرایندی آماری پیشنهاد شده است.

۱. انطباق پذیری شادکامی

این اصطلاح اشاره به این یافته دارد که اوضاع و احوال درونی فرد و رویدادهای خارجی زندگی او اثری گذرا در سطح شادی فرد دارند. یعنی اینکه تمتع از آموزش بهتر، زیبایی و ثروت بیشتر، لزوماً به معنای برخورداری از شادی بیشتر نیست. معنای دیگر این است که برنده شدن در قرعه کشی بانک یا از سوی دیگر ناتوان شدن در اثر رویدادی ناگوار تغییر عمده و دیرپایی طی زمان طولانی در شادی افراد ایجاد نمی‌کند. اگرچه شادی کسی که دچار ناتوانی شده است ممکن است برای مدت کوتاهی تقلیل یابد، اما با سپری شدن زمان شادی او به سطح پیش از وقوع ناتوانی بازخواهد گشت. از انتقادات به غرامت شادی براساس این پیش‌بینی روان‌شناسان شکل گرفته است که در صورت نبود بیماری‌هایی همراه همچون افسردگی که پیش از ماجرای که تصور می‌شود در کاهش شادی فرد نقش محوری دارد، سطح شادکامی او با وجود همه نقصان انکارناپذیری که برای وی به وجود آمده است، به همان سطحی که پیش از این رخداد داشته است بازخواهد گشت. تحقیقات بسیاری وجود دارند که نشان می‌دهند چنین تغییراتی امری نادر نیست. این به آن دلیل است که جنبه ذهنی شادکامی فوق‌العاده عودت‌کننده و انعطاف‌پذیر است. انسان‌ها چه بخواهند و چه نخواهند در سازگار کردن عاطفی خود با اوضاع و احوال جدید بسیار کارکشته‌اند. بر این اساس، به نظر می‌رسد آنچه در حقوق جدید تحت عنوان «غرامت شادی»^۱ بخش کاملاً شناخته‌شده‌ای از عناصر سازنده محکوم‌به در صدور احکام قضایی مربوط به جبران خسارت شده است، می‌تواند بعداً از سوی محکوم‌علیه مورد اعتراض قرار گیرد، زیرا برای مثال او خواهد توانست ادعا کند که در جریان رسیدگی قضایی، به پرداخت غرامت برای جبران فقدان امری محکوم شده است که اصولاً و از ابتدا عودت‌پذیر بوده است. از سوی دیگر، دلایل محکمی نیز وجود دارد برای آنکه بتوان همچنان از ادعای «غرامت شادی» دفاع کرد. بایسته آنکه غرامت شادی آنچنان نگریسته شود که نه به خاطر «فقدانی» ابدی در لذت زندگی مدعی، بلکه به دلیل «وقفه‌ای» که در شادکامی او در نتیجه نقض تکلیفی از سوی مدعی‌علیه حاصل شده است موضوع حکم قرار می‌گیرد. درست است که روان‌شناسی به ما می‌گوید شادی پس از چندی به سطحی نظیر آنچه پیش از این رخداد وجود داشت بازمی‌گردد، اما نقصان آن شادی مخصوص که در نتیجه جراحت صورت به او وارد شده است هرگز بازخواهد گشت.

نظریه‌های جبران حق شادکامی

نظریه‌های ترمیمی و حمایتی به کمک جبران در حق شادکامی شتافته‌اند. نظریه تبعیض مثبت

1. Hedonic damages.

و ترمیم هنوز هم در توجیه برقراری سهمیه در دانشگاه‌ها برای جانبازان و نیاز به تعریف حقوقی نوین دارد. امروزه اغلب قریب به اتفاق کشورهای جهان مقرراتی درخصوص حمایت مضاعف از سربازان از کارافتاده یا کهنه‌سربازان وضع کرده‌اند، اما در این بین تنها تعداد انگشت‌شماری از کشورها همچون ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران به ایجاد امتیازات و سهمیه‌های آموزشی برای فراهم کردن امکان تحصیل این گروه از سربازان در مراکز آموزش عالی همت گمارده‌اند.

۱. تئوری تبعیض مثبت و برقراری سهمیه

در ایالات متحده آمریکا تلاش بر آن بوده است که این امتیاز با تمسک به مبانی «تبعیض مثبت» توجیه شود. در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران این امتیازات آن‌چنان بدیهی به نظر می‌رسیده است که قانون‌گذار خود را از تدارک هرگونه توجیهی برای برقراری چنین تبعیضی بی‌نیاز می‌دانسته است (Javid, 2013: 160). اصطلاح تبعیض مثبت^۱ در گذشته برای توصیف سیاست‌هایی که هدف آن بهبود رفاه و آسایش^۲ گروه‌های هدف ویژه^۳ بود، به کار می‌رفت (Javid, 2013). تبعیض مثبت از ژرف‌ترین سیاست‌گذاری‌های عمومی در آغاز قرن بیستم بود. این سیاست‌ها مجموعه اقداماتی بود در جهت تضمین اینکه متقاضیان کار، بدون در نظر گرفتن رنگ، نژاد، کیش و عقیده^۴ یا ریشه‌های ملی استخدام می‌شوند. این گروه‌های هدف، عموماً، این ویژگی را بر مبنای وضعیت قومی یا نژادی، جنس، دین، مذهب و طبقه اجتماعی^۵ کسب می‌کردند (Soni, 1999: 577). این سیاست‌ها، نوعاً، بر وضع مقرراتی درخصوص کار و استخدام، دسترسی به آموزش یا قدرت سیاسی تمرکز داشتند و این اقدامات با این استدلال، که این‌ها شیوه‌ای برای جبران تبعیض پیشین^۶ هستند، توجیه می‌شدند. اغلب کشورهای توسعه‌یافته و برخی کشورهای در حال توسعه سیاست تبعیض مثبت را در پیش گرفته‌اند، با این مقصود که سیاست‌ها به‌گونه‌ای طرح‌ریزی شوند که «همه در تیم جای داشته باشند» (Soni, 1999) و به بازی گرفته شوند. تبعیض مثبت، تمهیدات مؤثری است، برای افزایش «به‌کارگیری» و استقلال افرادی که نیاز به کمک مضاعف دارند. همچنین، تبعیض مثبت «روش جبران خسارت مدنی»، برای بهبود مستمر وضعیت «گروه‌های نیازمند کمک

۱. این اصطلاح معادل فارسی رایج برای Positive Discrimination در انگلیسی بریتانیایی و Affirmative Action در انگلیسی آمریکایی و Discrimination Positive در زبان فرانسوی است.

2. Welfare.
3. particular target groups.
4. Creed.
5. Cast.
6. Prior discrimination.

مضاعف» در حوزه استخدام و آموزش است. به لحاظ تاریخی، تبعیض مثبت به منزله «تدبیر حقوق شهروندی»،^۱ روشی برای غلبه بر آثار تبعیض پیشین و ایجاد فتور در تبعیض جاری است. بدین جهت است که آن را «تبعیض معکوس»^۲ هم می‌خوانند. یعنی گروه‌هایی که پیش‌تر مورد تبعیض قرار گرفته و از حقوقی همپایه با دیگران برخوردار نبوده‌اند، حال در شرایطی دارای رجحان قرار می‌گیرند و در واقع تبعیض در جهتی معکوس به جریان درمی‌آید تا تعادل از دست‌رفته را به جامعه بازگرداند.

واژه‌نامه جامعه‌شناسی آکسفورد آن را به منزله سیاست‌ها و اعمالی می‌داند که طی آن گروه‌های نیازمند مساعدت که در دوره زمانی طولانی در شرایط نامساعدی (معمولاً در حوزه استخدام و آموزش) قرار داشته‌اند، تحت پوشش توجهات ویژه قرار می‌گیرند. انستیتوی برتون بلت دانشگاه سیراکوز در گزارشی به دولت ایالتی نیویورک، این سیاست‌ها را در خصوص رزمندگان دوران جنگ قابل اعمال دانسته است و اشعار می‌دارد که تبعیض مثبت ابزاری برای افزایش استخدام و کاهش وابستگی رزمندگان آسیب‌دیده در خلال جنگ است. این مدل حمایت مادی و بعضاً معنوی از ایشارگران و رزمندگان در اروپا و آمریکا تجربه شده است (Bacchi, 2004: 128).

۲. نظریه‌های عدالت و جبران

به لحاظ معناشناسی ریشه حمایت و تبعیض مثبت، به قاعده انصاف آنچنان که در ادبیات حقوق‌دانان، در زبان انگلیسی کهن رایج بوده است، بازمی‌گردد و به مفهوم اجرای عدالت است مطابق با آنچه در یک وضعیت ویژه منصفانه است. به این معنا، تبعیض مثبت، در مقابل سختی و جمودی که پی‌آیند قانون است و می‌تواند نتایج خوشونت‌آمیزی همراه داشته باشد، ایستادگی می‌کند (Skrentny, 1996: 6). در اینجا تبعیض مثبت در حقیقت نوعی جبران فقدان شادکامی به دلیل طبیعی و ذاتی یا جنگی و جمعی است (Javid, 2015). از منظر اجتماعی، تبعیض مثبت، بخشی از کار ایجاد تراز و تعادل در بدنه جامعه است. کمیسیون حقوق مدنی ایالات متحده در سال ۱۹۷۷ طی عبارتی که در ذیل آمده است، در خصوص مفهوم تبعیض مثبت توضیح می‌دهد: «تبعیض مثبت، در معنای وسیع، دربرگیرنده اقداماتی است فراتر از فسخ ساده یک تبعیض، که به جهت اصلاح وضعیت تبعیض پیشین یا جاری، یا پیشگیری از تکرار چنین وضعیتی در آینده، اختیار می‌گردند» (Foster & Segers, 1983: 143). جامعه‌شناسانی چون نایجل بنترکیس و جوو فگین تبعیض مثبت را در بیانی مشابه با آنچه در بالا آمد چنین ارائه می‌دهند:

1. Civil Rights Strategy.
2. Reverse discrimination.

«تبعیض مثبت، حامل معنایی فراتر از مفهوم سلبی عدم تبعیض است. تبعیض مثبت به این معناست که همه سازمان‌ها باید به‌گونه‌ای ایجابی، قاطعانه و تهاجمی به حذف کلیه موانعی بپردازند که از دستیابی گروه‌های گرفتار تبعیض ویژه به حقوقی برابر، در اشتغال و آموزش، جلوگیری می‌کنند» (Brickman; Coates & Janoff-Bulman, 1978: 5).

نظریه‌ای که به طور گسترده برای تصدیق و حمایت «تبعیض مثبت» به کار می‌رفت، «عدالت ترمیمی»^۱ بود. طبق این نظریه می‌بایست تاوان آنچه از مردم آسیب‌دیده ستانده شده است از طرف آنان که مسئول و از جراحات‌های آن‌ها سود برده‌اند، به‌گونه‌ای که منصفانه باشد، پرداخت شود. بدین جهت است که نجل آن را «تبعیض جبرانی»^۲ می‌خواند. نوعی «تبعیض معکوس»^۳ که در آن جای قربانی و عامل بی‌عدالتی، با هم عوض می‌شود.

مبنای اصلی در غرامت شادی، جبران خسارانی است که به دلیل تقصیر یا قصور مدعی‌علیه بر توانایی فرد در تجربه کامل خوشی و لذت زندگی وارد شده است.

برآورد مسئولیت خارج از قرارداد یا ضمان قهری شامل سنجش همه‌جانبه‌ای از سودها و زیان‌ها نیست، بلکه «غرامت از دست دادن لذت و تمتع از زندگی»^۴ باید برحسب حق مدعی بر آزادی از صدمه ایجادشده به‌وسیله تقصیر مدعی‌علیه یا قصور مدعی‌علیه از ایفای تکلیفی مبنی بر مراقبت از مدعی ادراک شود. سیاست حمایت از جانبازان که بارقه‌ای از آن را می‌توان در سهمیه در نظر گرفته‌شده برای آن‌ها در ورود به مقاطع تحصیلی عالی مشاهده کرد، سیاستی مبتنی بر ایجاد تبعیضی نوین در جامعه براساس تفکیک میان آن‌ها که به جبهه رفتند و آن‌ها که به جبهه نرفتند نیست، بلکه به دنبال این است که افراد تحت شمول عنوان جانباز، در جریان استخدام، آموزش، ترفیع و ترقی، شایستگی خود را بر قبول و ایفای نقش درخور، در بازی جامعه از دست ندهند. این اقدامات نه برای ایجاد تبعیض که برای جلوگیری نسبی از به‌وجود آمدن اشکال نوین تبعیض در تقسیم منابع شادی در جامعه است. برای مثال، در خصوص سهمیه ذکر شده می‌توان استدلال موافق خود را بر چندین فرض استوار کرد:

۱. در سال‌های جنگ تحمیلی، عده بسیاری از شهروندان برای دفاع از میهن به جبهه رفته بودند و از امکان تحصیل محروم شده بودند.

۲. برای سال‌ها وضعیتی دوگانه بر کشور حاکم شده بود. عده‌ای در حال تکمیل تحصیلات خود بودند، در حالی که این امکان در سایه ایثار و جانبازی عده‌ای دیگر که از زندگی خود و در پی آن از تحصیل و حق توسعه فردی خود گذشته بودند، مهیا شده بود.

1. Compensatory justice.
2. Compensatory discrimination.
3. reverse discrimination.
4. damages for the loss of enjoyment of life.

۳. این مسئله به مأموریت اصلی دانشگاه که فراهم کردن فرصتی برابر برای تحصیل است صدمه زده بود.

۴. جبران این نقیصه موجب تصویب قانون تخصیص سهمیه به ایثارگران و جانبازان شد. به همین دلیل نمی‌توان دقیقاً تبعیض مثبت را، به‌منزله سیاست، بر مبنای نظریه عدالت ترمیمی استوار کرد، زیرا بر اساس همین نظریه عدالت ترمیمی، تفاوت فیزیکی و ذهنی نمی‌تواند بنایی برای ایجاد تبعیض مثبت در خصوص درخواست برای تصدی یک پست بلا تصدی،^۱ ترفیع،^۲ انتقالی و فرصت آموزشی^۳ باشد.

۳. نقد تئوری تبعیض مثبت و عدالت ترمیمی

تبعیض مثبت که اساس آن عدالت ترمیمی است برای جبران خساراتی است که به قربانیان بی‌عدالتی وارد آمده است. شاید این سیاست بعضاً، «چاره قومی، جنسی، نژادی یا حتی زبانی» برای «مسئله مشابه» در همین زمینه است، حتی زمانی که شاید موضوع مادی یا فردی است، اما در جامعه محقق شده باشد در این صورت:

۱. به گروهی ویژه از مردم وارد شده است که قابل تشخیص از سایر آحاد جامعه‌اند، مثل اقلیت بومی.

۲. در یک دوره تاریخی این خسارات وارد آمده است.

۳. این خسارات ناشی از یک ساختار و برنامه مشخص‌اند.

۴. از سوی کسانی جبران می‌شود که خود مرتکب بی‌عدالتی شده‌اند.

۵. کسانی که مرتکب بی‌عدالتی شده‌اند باید زنده باشند تا برای دیگران جبران کنند.

به بیان دیگر، در هر مورد از موارد عدالت ترمیمی، ما کسی را داریم که مورد آسیب واقع شده است (قربانی)، شخصی که مرتکب این آسیب شده است (قربانی‌کننده)^۴ و آسیب قابل سنجش که باید به وسیله قربانی‌کننده، به حالت اول بازگردد (اعاده شود). پس هرگاه طرفین چنین ماجرابی قابل شناسایی و زنده باشند و جزئیات آسیب روشن باشد، راه حل مشخص است (Waldron, 1992: 4-48). حال اگر این قربانی‌کردن به صورت ساختاری و طی دوره نسبتاً طولانی تاریخی به وقوع پیوسته باشد، آنچنان که گروه قربانی و مسبب بی‌عدالتی مشخص نباشند، آنگاه تبعیض مثبت به‌منزله راهکاری برای رفع مظاهر و عوارض بی‌عدالتی عمل خواهد کرد. در اینجا جبران بر عهده دولت به نمایندگی از عموم مردم است.

1. Vacancy.

2. Promotion.

3. training opportunity.

4. Victimizer.

اما همیشه این‌گونه نیست اغلب در تبعیض مثبت برای بازگرداندن شادکامی شخصی و نه لزوماً بی‌عدالتی سیستماتیک است. در وضعیت جنگی یا هنگام جنگ افراد به دو روش داوطلبانه و اجباری به جنگ می‌روند و در هر دو صورت قصد اصلی دفاع از جمع است. جمع بعد از جنگ نسبت به جبران نقصان یا معلولیتی که رزمنده را از یک فرد طبیعی بودن جدا کرده است مسئول است. در اینجا شیوه جبران در قالب تبعیض مثبت تنها می‌تواند صورت مادی یا عینی را پوشش دهد، حال آنکه جبران معنوی تقریباً محال است و فرد جانباز هیچ‌گاه شادکامی پیشین را به دست نخواهد آورد، هرچند همواره او را قدر دانند و بر صدر نشانند. در ادبیات دینی و ارزشی مثل جانبازان و آزادگان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و موارد مشابه آن، تنها نوعی تلقین شخصی یا تصور دینی و الهی با در نظر گرفتن جبران اخروی و معنوی می‌تواند تاحدودی اینان را تسلی دهد. چنین امکانی برای سایر معلولان و مصدومان جنگ‌های متعارف همواره ناممکن است. در این میان تعهد شهروندی و جمعی افراد جامعه بیشتر نقش حمایتی دارد تا ترمیم حقوق طبیعی. لذا تبعیض مثبت نیز در بهترین حالت اجرایی، تنها نوعی تکریم است و نه ترمیم. شاید در آخر بتوان از این فرضیه کمک گرفت که شادکامی از دست‌رفته برای جانبازان یا معلولان جنگ‌ها تقریباً جبران‌ناپذیر است.

نتیجه‌گیری

قربانیان جنگ‌هایی همچون نبرد ایران و عراق و قربانیان جنگ‌های تروریستی در جهان معاصر از حقوق طبیعی محروم شده‌اند. بانیان این رنج برای آنان که در قید حیات می‌مانند همواره نماد شیطانند، اما ایثارگران اعم از اسیران و معلولان برای همه شهروندان نماد فرشتگان مدنیت‌اند. همان‌گونه که جبران حق طبیعی از دست‌رفته این قربانیان برای رسیدن به شادکامی متعارف مقدور نیست، تلاش شهروندان و دولت نیز برای ستایش از این قربانیان هیچ‌گاه کافی نخواهد بود. با این حال حقوق طبیعی می‌تواند در حقوق متقابل شهروندان تاحدودی جبران شود. براساس نظریه «همگرایی منافع»^۱ اگر گروهی از شهروندان جایی در «تیم» نداشته باشند و به حاشیه رانده شوند این همه شهروندان اند که رقابت را واگذار کرده‌اند. امروز اگر حمایت‌های لازم از «جانبازان و ایثارگران» به عمل نیاید، آنگاه انگیزه‌های دفاع از شهروندان در جامعه فروکش خواهد کرد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که حمایت از جانبازان و ایثارگران اقدامی در جهت «حقوق شهروندی» سایر شهروندان است تا در سایه وجود روحیه ایثارگری و جانبازی در جامعه، حس ناامنی کاسته و زیستن در جامعه‌ای بی‌دفاع، به اطمینان از وجود نسلی آماده برای دفاع بدل شود. شهروندی که احساس تعلق کند در صورت جنگ، تنها نخواهند ماند و

1. Interest Convergence.

شهروند جسورتری خواهد شد. در واقع هرگونه امتیازی که برای جانبازان و ایثارگران در قوانین کشورها پیش‌بینی شده است، اقدامی شهروندی است در جهت منافع بلندمدت سایر شهروندان، به طوری که می‌توان گفت اعمال نکردن قوانین حمایتی به نوعی نقض حقوق شهروندی عامه افراد جامعه است. در عین حال، نظریه‌های رایجی هم‌چون «تبعیض مثبت» یا «تبعیض ترمیمی» قادر به توضیح مسئله شادکامی ازدست‌رفته نیستند. اینان بیشتر به حمایت و تفاوت مادی تأکید دارند، در حالی که حق شادکامی لزوماً مادی نیست. برای تبیین آن شاید به وجود قوانینی مرتبط و بیشتر غایت‌مدارانه و انسان‌شناسانه‌تر در حقوق نیاز داریم تا هدف نهایی قانون را فراتر از صرف محبت و جود در قالب عدالت طبیعی ببیند، غایتی که همه جستجوهای بشری به آن ختم می‌شود. برای همین گفته شد که تبعیض مثبت نیز در بهترین حالت اجرایی، تنها نوعی تکریم است و نه ترمیم، زیرا عملاً شادکامی ازدست‌رفته برای جانبازان یا معلولان جنگ‌ها جبران‌ناپذیر است. بنابراین، توسعه یا تعدیل قوانین به‌منظور تأمین شادکامی شهروندان می‌تواند غایت دومی برای حکومت باشد. شادکامی اولیه به‌منزله حق طبیعی هرچند برای معلولان و جانبازان یا برای آزادگان رؤیایی شیرین است، اما نمی‌تواند و نباید مانع جبران شادی و سعادت در اشکال دیگر شود. با توجه به توان دولت در ارزیابی اولویت‌ها در پرداخت غرامت شادی، می‌توان همواره نوعی نوسان در روش‌های جبران را بسته به نوع جامعه و غایت قانون‌گذار آن در نظر داشت. برای اینکه همواره درجه‌ای متوسط از شادکامی در جامعه حفظ شود، فراموش نکردن حق طبیعی شادکامی برای ایثارگران ضروری است، ضمن اینکه این مسیر نیازمند رویکردهای نوین به حقوق اساسی نیز است.

منابع

فارسی

۱. جاوید، محمدجواد (۱۳۸۸). *نظریه نسبیت در حقوق شهروندی*، تحلیلی مبتنی بر اطلاق، تهران: گرایش
۲. صلیبا، جمیل (۱۳۸۱). *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: حکمت.

انگلیسی

A) Books

3. Abdul-rahman muhammad saed (1999). *the meaning and explanation of the glorious qur'an* (vol 10), MSA Publication Limited.
4. Bagenstos Samuel R & Schlanger Margo (2007). *Hedonic damages, hedonic adaptation, and disability*.
5. Catherine Elliott & Frances Quinn (2005). *Tort Law*. (London: Pearson

- Education).
6. Choi Jung-Kyoo & Bowles Samuel (2007). *The coevolution of parochial altruism and war*, 318 science.
 7. Cousy Herman & Droshout Dimitri (2001). Damages for non-pecuniary loss in a comparative perspective.
 8. Daniel Kahneman et, al. eds. (2003). *Well-being: the foundations of hedonic psychology* (Russell Sage Foundation).
 9. Davidson Richard J (2004). *Well-being and affective style: neural substrates and biobehavioural correlates*, 359 Philosophical Transactions of the Royal Society B: Biological Sciences.
 10. Eric A. Posner (ed.) & Cass R. Sunstein (ed.) (2010). *Law and Happiness*, Chicago: University of Chicago Press.
 11. Foster James Carl & Segers Mary C (1999). *elusive equality: liberalism, affirmative action, and social change in America*, Associated Faculty Press Inc.
 12. J. O'Connell & T. Bailey (1972). *The history of payment for pain and suffering*, University of Illinois Law Forum.
 13. James C. Foster & Mary C. Seegers (1983). *Elusive Equality: Liberalism, Affirmative Action, and Social Change in America*, Port Washington, NY: Associated Faculty Press.
 14. JAMES MCCONVILL (2005). *the false promise of pay for performance: embracing a positive model of the company executive*, Melbourne: Sandstone Academic Press.
 15. Javid Mohammad Javad (2013). *Positive Discrimination in Islam and The Rights of Religious Minorities in Islamic State*, Islamic Government Quarterly.
 16. John David Skrentny (1996). *The Ironies of Affirmative Action: Politics, Culture, and Justice in America*, Chicago: University of Chicago Press.
 17. Kahneman Daniel, et, al. (1999). *Well-being: Foundations of hedonic psychology*, Russell Sage Foundation.
 18. Komesar Neil K (1974). *Toward a general theory of personal injury loss*, 3 The Journal of Legal Studies.
 19. L. Michael & V. Smith Stan (1990). *Economic Hedonic Damages: The Practice Book for plaintiff and Defense Attorneys*, Brookshire: Anderson Publishing Company.
 20. Larsen Randy J & Fredrickson Barbara L (1999). *Measurement issues in emotion research*.
 21. Nasution Mustafa Edwin (2009). *Islamic spirit and moral in economics*,
 22. Nussbaum Martha C (2000). *Aristotle, politics and human capabilities: A response to Antony, Arneson, Charlesworth, and Mulgan*, 111 Ethics.
 23. O'Connell Jeffrey & Carpenter Keith (1983). *Payment for Pain and Suffering Through History*, 50 Ins. Counsel J.
 24. Rogers WVH & Bagińska E (2001). Damages for non-pecuniary loss in a comparative perspective, tort and insurance law, Springer, Vienna/New York Google Scholar.
 25. Sixth African Regional Conference on Women, Mid-Decade Review of the Implementation of the Dakar and Beijing Platforms for Action, 22 – 26 November, 199, Addis Ababa, Ethiopia, Preliminary Assessment Report, Strategic Goal g.1: a.
 26. Skrentny John David (yEAR). The ironies of affirmative action: Politics, culture,

- and justice in America, University of Chicago Press.
27. Soni Vidu (1999). *Morality vs. mandate: Affirmative action in employment*, 28 Public Personnel Management.
 28. Tammelleo AD (1990). *4.5 million dollars judgment v. CRNA: damage cap applied. Case in point: Leiker by and through Leiker v. Gafford (778 P. 2d 823--KS (1989))*, 30 The Regan report on nursing law.
 29. Thomas R. Ireland & John O. Ward (1996). *The New Hedonics Primer for Economists and Attorneys*, Second Edition, Tucson: Lawyers & Judges Publishing Company, Inc.
 30. Tiberius Valerie (2006). *Well-Being: Psychological Research for Philosophers*, 1 Philosophy Compass.
 31. Tinari Frank D (1999). *The New Hedonics Primer for Economists and Attorneys*, National Association of Forensic Economics.
 32. W. V. Horton Rogers (2001). *Damages for non-pecuniary loss in a comparative perspective*, Springer.
 33. Waldron Jeremy (1992). *Superseding historic injustice*, 103 Ethics.
 34. Williams George C (1989). *A sociobiological expansion of evolution and ethics*, philpapers.org.
 35. w. case: Affirmative Action for People with Disabilities in New York State (2010), Analysis and Recommendations, Report to the New York State Medicaid Infrastructure Grant, Presented by Burton Blatt Institute at Syracuse University December.

B) Articles

36. Alan B. Krueger & David A. Schkade (2008). "The Reliability of Subjective Well-Being Measures", *Journal of Public Economics*, vol. 92, Issues. 8-9, 1833-1845.
37. Al-Bukhāri Imam (1891). "Sahih al-Bukhāri", Beirut: Dār al-Fikr.
38. Bacchi Carol (2004). "Policy and discourse: challenging the construction of affirmative action as preferential treatment", *11 Journal of European Public Policy*.
39. Bagaric Mirko & McConvill James (2005). "Giving content to the principle of proportionality: Happiness and pain as the universal currency for matching offence seriousness and penalty severity", *69 The Journal of Criminal Law*.
40. Brickman Philip, et. al. (1978). "Lottery winners and accident victims: Is happiness relative?", *36 Journal of personality and social psychology*.
41. Calfee John E & Rubin Paul H (1992). "Some implications of damage payments for nonpecuniary losses", *21 The Journal of Legal Studies*.
42. Cass R. Sunstein (2008). "Illusory Losses", *The Journal of Legal Studies*, vol. 37, issue S2, pages S157-S194.
43. Croley Steven P & Hanson Jon D (1995). "The nonpecuniary costs of accidents: pain-and-suffering damages in tort law", *Harvard Law Review*.
44. David A. Weisbach (2008). "What Does Happiness Research Tell Us About Taxation?", *The Journal of Legal Studies*, vol. 37, S293-S324.
45. Diane M. Ring (2004). "Why Happiness?: A Commentary on Griffith's Progressive Taxation and Happiness", *Boston College Law Review*, vol. 45, pp.1413-1424.
46. Eunkook Suh, Ed Diener & Frank Fujita (1996). "Events and Subjective Well-

- Being: Only Recent Events Matter", *Journal of Personality and Social Psychology*, vol. 70, no. 5, pp. 1091-1091.
47. Harry G. Hutchison & R. Sean Alley (2007). "Against Shareholder Participation: A Treatment for McConvill's Psychonomicosis", *Brooklyn Journal of Corporate, Financial and Commercial Law*, Vol. 2, No. 1, pp. 41-67.
 48. Harry G. Hutchison & R. Sean Alley (2009). "The High Costs of Shareholder Participation", *University of Pennsylvania Journal of Business Law*, Vol. 11, No. 4, pp. 941-966.
 49. Ingram John Dwight (1990). "Damages for Loss of the Enjoyment of Life", *24 J. Marshall L. Rev.*
 50. Ireland Thomas R, et al. (1997). "Economic science and hedonic damage analysis in light of *Daubert v. Merrell Dow*", *10 Journal of Forensic Economics*.
 51. J. E. Calfee & P. H. Rubin (1992). "Some implications of damage payments for nonpecuniary losses", *Journal of Legal Studies*, Vol. 21, pp. 371-411.
 52. James McConvill (2007). "Shareholder Empowerment as an End in Itself: A New Perspective on Allocation of Power in the Modern Corporation", *Ohio Northern University Law Review*, vol.33, pp.1013-1058.
 53. Jeremy Waldron (1992). "Superseding Historic Injustice", *Ethics*, vol. 103, pp. 4-28.
 54. John Bronsteen, Christopher Buccafusco & Jonathan S. Masur (2008). "Hedonic Adaptation and the Settlement of Civil Lawsuits", *Columbia Law Review*, vol. 108, pp. 1516-1550.
 55. John Dwight Ingram (1991). "Damages for the Loss of Enjoyment of Life", *The John Marshall Law Review*, 1990-, vol. 24, p. 423-429.
 56. Krueger Alan B & Schkade David A (2008). "The reliability of subjective well-being measures", *92 Journal of Public Economics*.
 57. L. L. Jaffe (1953). "Damages for personal injury: The impact of insurance", *Law and Contemporary Problems*, vol. 18, pp. 219-240.
 58. M. Geistfeld (1995). "placing a price on pain and suffering: A method for helping juries determine tort damages for nonmonetary injuries", *California Law Review*, vol. 83, pp. 773-852.
 59. M. L. Plant (1958). "Damages for pain and suffering", *Ohio State Law Journal*, Vol. 19, pp. 200-211.
 60. Marjorie E. Kornhauser (2004). "Educating Ourselves Towards a Progressive (and Happier) Tax: A Commentary on Griffith's Progressive Taxation and Happiness", *Boston College Law Review*, Vol. 45, pp. 1399-1411.
 61. Mirko Bagaric & James McConvill (2005). "Giving Content to the Principle of Proportionality: Happiness and Pain as the Universal Currency for Matching Offence Seriousness and Penalty Severity", *Journal of criminal law*, Vol. 69, No. 1, pp. 50-74.
 62. Mirko Bagaric & James McConvill (2005). "Stop Taxing Happiness: A New Perspective on Progressive Taxation", , Vol. 2, issue. 2, pp. 65-91. *Pittsburgh tax review*
 63. Morris (1959). "Liability for pain and suffering", *Columbia Law Review*, Vol. 59, pp. 476-485.
 64. Mortimer Herbert Appley ed.. "adaptation-level theory: a symposium", Academic Press, 1971, pp. 287-289.
 65. N.K. Komesar (1974). "Toward a General Theory of Personal Injury Loss", *The*

- Journal of Legal Studies*, Vol. 3, No. 2, pp. 435-457.
66. Philip Brickman, Dan Coates & Ronnie Janoff-Bulman (1978). "Lottery Winners and Accident Victims: Is Happiness Relative?", *Journal of Personality and Social Psychology*, vol. 36, No. 8, pp. 917-927.
 67. Richard E. Lucas; Andrew E. Clark; Yannis Georgellis & Ed Diener, (2004). "Unemployment Alters the Set Point for Life Satisfaction", *Psychological Science*, vol. 15, pp. 8-13.
 68. Richard E. Lucas (2005). "Time Does Not Heal All Wounds: A Longitudinal Study of Reaction and Adaptation to Divorce", *Psychological Science*, Vol. 16, pp. 945-950.
 69. Richard J. Davidson (2004). "Well-Being and Affective Style: Neural Substrates and Biobehavioral Correlates, Philosophical transactions of the Royal Society of London", Series B, Biological sciences, Vol. 359, No. 1449, pp. 1395-1411.
 70. Richard M. Ryan & Edward L. Deci (2001). "On Happiness and Human Potentials: A Review of Research on Hedonic and Eudaimonic Well-Being", *Annual Review of Psychology*, vol. 52, pp. 141-66.
 71. Robert H. Frank (2005). "Progressive Consumption Taxation as a Remedy for the U.S. Savings Shortfall", *The Economists' Voice*, Vol. 2: Issue. 3, Article 2.
 72. Ryan Richard M & Deci Edward L (2001). "On happiness and human potentials: A review of research on hedonic and eudaimonic well-being", 52 Annual Review of Psychology.
 73. Samuel R. Bagenstos & Margo Schlanger (2007). "Hedonic Damages, Hedonic Adaptation, and Disability", *Vanderbilt Law Review*, vol. 60, no. 3, pp.752-788.
 74. Schwartz Gary T (1996). "Mixed theories of tort law: affirming both deterrence and corrective justice", 75 Tex. I. Rev.
 75. Steven. P. Croley & Jon D. Hansonv (1995). "The Non-Pecuniary Costs of Accidents: Pain-and-Suffering Damages in Tort Law", *Harvard Law Review*, vol. 108, pp. 1785-1789.
 76. Thomas D. Griffith (2004). "Progressive Taxation and Happiness", *Boston College Law Review*, vol. 45, pp. 1363-1398.
 77. Thomas Nagel (1973). "Equal Treatment and Compensatory Discrimination", *Philosophy & Public Affairs*, vol. 2, pp. 348-363.
 78. Valerie Tiberius (2006). "Well-Being: Psychological Research for Philosophers", *Philosophy Compass*, vol. 5, pp. 493-505.
 79. Vidu Soni (1999). "Morality vs. mandate: Affirmative action in employment", *Public Personnel Management*, Winter. Vol. 28, pp. 577-598.
 80. Viscusi W Kip (1993). "The value of risks to life and health", 31 Journal of Economic Literature.
 81. W. Kip Viscusi & Joseph E. Aldy (2003). "The Value of a Statistical Life: A Critical Review of Market Estimates throughout the World", *Journal of Risk and Uncertainty*, vol. 27, No. 1, August, pp. 5-76.